

**رسم امانتداری**

تا مجید از راه رسید مامان سفره شام رو پهن کرد. مجید کتابی رو که از دوستش امانت گرفته بود گذاشت کنار سفره و مشغول خوردن شام شد. مامان از مجید پرسید: کتاب خریدی؟ مجید گفت: نه این امانته؟



تا مجید از راه رسید مامان سفره شام رو پهن کرد. مجید کتابی رو که از دوستش امانت گرفته بود گذاشت کنار سفره و مشغول خوردن شام شد. مامان از مجید پرسید: کتاب خریدی؟ مجید گفت: نه این امانته؟

تا اینو گفت مامان از جا پرید. دستاشو شست و خشک کرد. کتاب مجید رو برداشت و گذاشت توی کتابخونه. بعد نشست سر سفره. مجید از کار مامان خجالت کشید و باخودش فکر کرد کاش خودش این کارو کرده بود.

بعد از شام از مامان پرسید: مامان جون برای چی اونقدر برای اون کتاب اهمیت قائل شدیدی؟

مامان رفت و از توی وسایلش یه کتاب کهنه و قدیمی رو ورد و به مجید نشون داد. مجید پرسید این کتاب چیه؟ چرا ورقه هاش زرد و چروکیدن؟

مامان گفت این کتابیه که من وقتی به سن تو بودم از دوستم امانت گرفتم ولی خوب ازش نگهداری نکردم تا به این روز افتاد. اونقدر از دوستم خجالت کشیدم که دیگه کتاب رو بهش نشون ندادم و فقط ازش معذرت خواهی کردم.

ولی اون روز تصمیم گرفتم که دیگه از امانت دیگران خیلی خوب مواظبت کنم.

بله بچه ها، یادتون نره همیشه مواظب امانت هایی که می گیرید، باشید. خدای بزرگ خیلی به امانت داری سفارش کرده و افراد امین رو دوست داره. الان چیزی امانتی توی خونه دارید؟ آگه دارید، مواظبش هستید یا خدایی نکرده....